

بسم الله الرحمن الرحيم

شنبه ۹۷/۱۱/۱۳

کلام در صیغه نهی بود، که جهت اولی این بود که معنای نهی چیست؟ چه ماده و چه صیغه نهی؟

سه قول در مسیله موجود بود:

یک قول مربوط به آقای خوبی رحمه الله علیه بود که، عرض کردیم: که این قول خلاف ارتکاز و درست نیست.

یک قول، قول مرحوم آقای آخوند بود که نهی را معنای کرده: طلب الترتک. این هم برهانی و منبه ای بر خلفش نداریم و این سه منبه ای که آقای صدر ذکر کرد، عرض کردیم هیچ کدامش تمام نیست. اما آنچه به ارتکاز اقرب است. معنایی است که آقا ضیاء عراقی و مرحوم حاج شیخ اصفهانی و مرحوم ایروانی اختیار کردند. که امر چطوری که وضع شده برای نسبت ارسالیه مکلف، به سمت فعل. همانطوری که بعث تکوینی داریم که هل میدهد مکلف را به روی فعل. این وضع شده برای همان بعث تکوینی اعتبارا، برای بعث تشریحی. نسبت ارسال عبد به فعل، نهی هم برای همان معنای زجر و کراهت نفسانی که یعنی عبد را منزجر کند و نگه دارد. چطور در زجر تکوینی که کسی را میگیرد، نمی گذارد که فعل را انجام بده. نهی هم وضع شده برای آن نسبت زجریه اعتباریه. این فرمایش مرحوم آقا ضیا

رحمه الله عليه است که ابن اقرّب به ذهن. اگر چه که ما تصور میکردیم، که شاید فرمایش مرحوم آقای آخوند رحمه الله عليه اقرّب به ذهن باشد، ولی نه فرمایش آقا ضیاء شاید اقرّب باشد. اگر چه که هیچ اطمینان و یقین نمی شود حاصل کرد اثر عملی هم ندارد. چون در سیره عقلا اینها خیلی قریب به هم، اثر عملی ندارد. به آنها هم بگویید، گیر میکنند و نمیدانند معنی آن چیه.

جهت ثانیه: این است که یک اشکالی به آخوند وارد میشود. که آقای آخوند شما قایلید که معنای امر و نهی یک است. آن طلب الفعل و این یکی طلب الترك است. پس چرا در امر میگویید، صرف الوجود را بیاورد کافی است و در نهی باید همه وجودات را ترک بکند.

جهت دوم و سوم در فرمایش آقای آخوند گاهی مواقع خلط شده، مثلاً مرحوم آقا ضیاء رحمه الله عليه یک استدلالهایی در جه سوم است، اینها را در جهت دوم می آورد. اینها با هم خلط شده و باید تفکیک شود. که در تفکیک مدعی معلوم باشد چیست.

جهت ثانیه اینکه: که شبه ای نیست در ارتکاز عرف، نهی امتثالش به ترک جمیع افراد. امر امتثالش به اتیان یک فرد. خب اگر معنای امر و نهی یکی هستند، چطور میشود این فرد از کجا در آمده.

جهت سوم این است که حالا اگر کسی در امر یک وجود را آورد، وجود دوم دیگر مصداق امتثال نیست و امر ندارد. ولی در نهی اگر دفعه عصیان شد، یک فرد را مرتکب شد، عصیان کرد. باز افراد دیگر لزوم ترک دارند.

ما فعلا در جهت دوم هستیم و به جهت سوم کار نداریم. که آیا امتثال نهی به این است که جمیع افراد ترک کنند یا نه. حالا اگر یک دفعه عصیان شد مجددا همه افراد نهی دارد یا نه؟ آ «مال جهت سوم است. آقا ضیاء اینها را خلط میکند اینها باید تفکیک بشود.

جهت دوم این است که ما میخواهیم ببینیم سر فرق چیه؟ آخوند رحمه الله علیه میفرماید: که هیچ فرقی در متعلق امر و در متعلق نهی نیست. همانطوری که مقدمات حکمت در امر دلالت میکند که صرف الوجود متعلق. طبیعی بدون هیچ قیدی، هیچ قیدی ندارد. ضرب طبیعی ضرب را میخواهد و هیچ قیدی ندارد. همینطور در نهی هم مقدمات حکمت دلالت میکند که لا تکذب طبیعی نهی، طبیعی کذب. بدون هیچ قیدی متعلق نهی است. خب چرا امتثال امر به صرف الوجود و یک وجود، و امتثال نهی به همه افراد؟ میفرماید: که این به مقتضی حکم عقل. عقل میگوید که طبیعی یوجد به وجود احد افراد و یعدم به انعدام جمیع افراد. وقتی میخواهد طبیعی کذب در خارج ترک بشود، ترک طبیعی کذب ممکن نیست عقلا الا بانعدام جمیع افراد. ولی وقتی بخواید طبیعی ضرب در خارج محقق شود،

الطبیعی یوجد بوجود احد افراده. این جوابی است که مرحوم آخوند در کفایه میدهد که اختلاف امر و نهی به لحاظ متعلق نیست، به لحاظ خود این اقتضا عقل.

مرحوم حاج شیخ اصفهانی رحمه الله علیه اشکال میکند به مرحوم آخوند، میفرماید: جناب آقای آخوند، امر نقیض امر وقتی که مثلا میگوید اضر ب وجود ضرب را میخواهد. لا تضرب عدم این وجود را میخواهد. نقیض این وجود را میخواهد. و اگر ما گفتیم که کلی طبیعی نسبت به افرادش نسبت آباء به ابناء. یعنی وجودات آن حصه ای از انسان که در ضمن زید غیر از حصه ای از انسان که در ضمن عمر. خب وقتی وجودات متعدد شد؛ اعدام هم متعدد میشود، چون عدم نقیض همان شی است. اگر سه تا وجود سه تا عدم میشود. ما یک طبیعی نداریم که صرف الوجودش با یک وجود باشد. وجودش با یک وجود باشد. عدمش به جمیع افراد باشد. همچنین چیزی نداریم. چرا؟ چون طبیعی سه صورت تصور میشود. ۱. یا به نحو مهمله و موجب جزیه ۲. یا به نحو کثرت و عام استغراقی ۳. یا به نحو وجود سعی و به نهج وحدت در کثرت به قول مرحوم حاج شیخ رحمه الله علیه.

اگر امر به طبیعت مهمله بخورد، که یعنی وجود ما در خارج محقق شود، به یک وجود محقق میشود و عدمش هم به یک عدم محقق میشود. یک کذب را ترک کند صحیح است، که بگوییم طبیعت ما کذب ترک شده.

اگر طبیعت به نحو کثرت ملاحظه شود یعنی تمام موجودات طبیعت را امر بکند. خب اگر امر کند به جمیع موجودات طبیعت، درست که نهی از جمیع وجودات به انعدام جمیع افرادش است ولی امرش هم به وجود جمیع افراد. چون اگر جمیع وجودات صلاه را خواسته باشد خب شما یک وجود صلاه را آورده باشید، پس بقیه وجودات چی؟

اگر به نحو وجود سعی باشد. به نهج وحدت در کثرت که یعنی همه وجودات انسان را، فرض میکند یک وجود پهناور واحد به حیثی که لایذ عنه وجود مثل یک چتری که روی همه میکشد. خب اگر شما یک وجود را نیاوردی و هزار وجود را آوردی، آن وجود سعی امتثال نشده. اگر شارع امر فرمود به امتثال طلب وجود سعی، آن امتثالش به همه افراد وجود، نهی هم به ترک همه وجودات است. خب بنابراین چه طبیعتی را در نظر میگیرید، که وجودش به یک وجود محقق بشود ولی عدمش به انعدام جمیع افراد. شما کدام را در نظر میگیرید؟

اگر کسی بگوید، امر میخورد به طارد عدم الکلی. اون عدم کلی در خارج ترک بشود و از بین برود. خب طرد عدم کلی به یک وجود ولی اگر امر بکند به عدم کلی در خارج و نهی بشود و که موجود نشود. اگر یک فرد محقق بشود عدم کلی از بین رفته. حاج شیخ میفرماید: ما عدم کلی نداریم. اعدام داریم، عدم کلی نداریم. چون کلی طبیعی به نسبت به افراد، نسبتش آباء به ابناء است.

بله یک مطلب هست، اگر شارع امر بکند به اول وجود، این به یک وجود محقق میشود. که وجود دوم و سوم امر ندارد. اگر نهی بکند از اول وجود، بله نهی از اول وجود این است که وجود محقق نشود. لازمه عدم تحقق اول الوجود، عدم ثانی و ثالث و رابع، چون وقتی ثانی موجود شد، باید اول وجود موجود شده است. اگر بخواهد اول وجود ترک شود، لازمه اش این است که جمیع وجودات ترک شود. جمیع وجودات منعدم شود. اما این لازمه ترک از اول وجود نه اینکه معنای نهی باشد. امتثال نهی به همان ترک اول وجود است. اما لازمه اینکه اول وجود در خارج محقق نشود، این است که وجود دوم و سوم و چهارم در خارج هم نیاد. لذا میفرماید این حرفی که از منطقه و حکما مشهور شده که الحق ان الکلی الطبیعی یوجد بوجود احد افراده و یعدم به انعدام جمیع افراده، این حرف لا اصل له. این یک وهم و شعر محض. این فرمایش حاج شیخ اصفهانی رحمه الله علیه که آقای خوبی هم توضیح داده، اگر غامض تر نباشد واضحتر از فرمایشات حاج شیخ نیست. با این توضیحی که عرض کردم.

صرف یعنی چی؟ صرف نداریم. اگر منظور عدم کلی است که عدم کلی نداریم. بقول مرحو حاج شیخ و دیگران، اشتباه اینها این است که ناحیه وجود آمدند، صرف را متعلق گرفتند و در ناحیه عدم، مطلق عدم را متعلق گرفتند. حال آنکه این غلط. مقدمات حکمت باید ببینیم که اگر در هر دو یکی است، چطور این دو تا شد. این فرمایش مرحوم حاج شیخ اصفهانی رحمه الله علیه است. آقای صدر به حاج شیخ اصفهانی اشکال کرده.

اشکال این است که، اختلاف رجل همدانی و این سینا در وجود خارجی طبیعت است. یعنی ابن سینا میگوید طبیعت در خارج وجودات است؛ نه یک وجود. کما اینکه هر پسری یک پدر دارد. نه همه ابنا یک پدر داشته باشند. رجل همدانی میگفت: نه با اول وجود کلی طبیعی موجود میشود و عوارضی بر این کلی طبیعی عارض می شود. این عوارض فرد دوم، فرد سوم، فرد چهارم میشود. عرض کردم مثل گردویی که یک چسب سفید رو می چسبانند، این یک فرد. یک گردو وجود دارد، گردو ها نیست. این در وجود کلی طبیعی است. و سخن درست و حق، حرف ابن سینا است. اما در مفهوم، وجود ذهنی کلی طبیعی شکی نیست که، کلی طبیعی یک جامع است، یک وجود در ذهن دارد و آن وجود بر همه منطبق میشود. خب اگر امر تعلق میگیرد به وجودات اشکال حاج شیخ درست بود، اما تعلق می گیرد به مفهوم، نهی تعلق میگیرد به مفهوم. وجود که متعلق امر نیست. اگر وجود متعلق امر باشد، این می شود تحصیل حاصل. ظرف وجود در خارج، ظرف سقوط تکلیف است نه ظرف حدوث تکلیف. اگر اینطور باشد حق با نظر رجل همدانی است. بو علی هم این را قبول دارد. ابن سینا هم این حرف را میزند. او میگوید: در واقع در وجود ذهنی و در مفهوم مثل رجل همدانی هستیم. یک وجود در ذهن از کلی طبیعی، وجودت نیست. مفهوم یکی است یک جامع است، و آن هم مامور به است و آن هم منهی عنه. خب جامع بوجود بوجود احد افراده و یعدم به انعدام جمیع افراده. این اشکال آقای صدر.

به عقل قاصر فاطر ما اشکال آقای صدر به مرحوم حاج شیخ اصفهانی وارد نیست. یک بی دقتی در کلام آقای صدر شده. آن این است که آقای صدر، خلاصه درست که امر تعلق بگیرد به مفهوم و به وجود ذهنی بما هو مرآه الی الخارج. اما غرض از امر چیه؟ غرض از امر، امر میکند به این طبیعی لیوجد، نهی میکند از این طبیعی لینعدم؛ لیترک. خب وقتی امر میکند به طبیعی لیوجد، خب طبیعی که در خارج موجود نمی شود. کدام موجودش موجود بشود. یک وجودش همه وجوداتش. در نهی هم همینطور. در نهی هم درست که میخورد به مفهوم، اما غرض این است که لینعدم. خب مکلف میگوید من کدام را معدوم بکنم. کدام را ترک بکنم. چون کلی طبیعی در خارج که معدوم نمی شود. نقیض هر وجودی عدم همون وجود است، خب چکار میکنی آقای صدرا اینجا را درست کن، آنجایی که رفتی که مهم نیست. امر ولو به وجود طبیعت نخورده است، ولی به طبیعت میخورد. غرضش این است که لیوجد، به کدام وجود؟ اینجا را حل نکردی. لذا این اشکال مرحوم حاج شیخ اصفهانی به آن مقداری که آقای صدر پاسخ داده، جواب داده نمی شود. مرحوم آقای خویی رحمه الله علیه دو جواب در فرمایشاتشان در جاهای مختلف بیان کردند. دیگران هم اشاره کردند، قبل از آقای خویی هم اشاره کردند. یک جواب این است که چون امر تابع مصلحت و معمولاً مصلحت در صرف الوجود است، مصلحت در وجودات نیست. ملاک در یک وجود است و نهی تابع مفسده است. و مفسده در وجودات است و هر وجودی مفسده دارد، نه اینکه یک وجود مفسده داشته باشد. بله ممکن که جایی پیش

بیاد که یک وجود مفسده داشته باشد. اما اینها خیلی بعید. غالباً مفسد انحلالی هستند؛ هر وجودی مفسده دارد. خب اگر بخواهد امر امتثال شود، خب تحصیل ملاک است با یک وجود مصلحت حاصل می شود. ولی اگر بخواهد نهی امتثال شود، اینجا وجودات مفسده دارند. نه یک وجود مفسده. لذا فرموده سر اینکه امر و نهی با هم فرق دارد. آن قرینه خارجی غیر از مقدمات حکمت است. مقدمات حکمت منشا فرق نمی شود. آن قرینه خارجی که نهی تابع مفسده و امر تابع مصلحت. آن قرینه خارجی باعث می شود که بگوییم امر میخورد به صرف الوجود و نهی میخورد به جمیع وجودات. این فرمایش آقایی خوبی رحه الله علیه است.

خب این فرمایش دواشکال دارد. یک اشکال این است که آقای خوبی شما قایل هستید که غلبه خارجی موجب انصراف نمی شود. از این طرف شما میگویید: که اینجا که غالباً مفسد انحلالی است، خب اینجا انحلالی می شود و جمیع وجودات باید ترک شود.

اشکال دومی که ممکن به آقای خوبی شود این است که، آقای خوبی، اشعری هم از نهی همین را میفهمد. او هم میگوید جمیع افراد را شامل می شود و حال آنکه اشعری قایل نیست که نواهی تابع مفسده است. خب اشعری چطور از نهی این مطلب را میفهمد.

یک اشکال دیگری آقای صدر کرده که آقا اول نهی که از شریعت صادر شده، بله بعدا غلبه پیدا کرده، درست. ولی آن نهی اولی که صادر شد، از آن نهی اولی چطور این انحلال فهمیده شد.

این اشکالات به آقای خویی ممکن گرفته شود. در کلمات هست.

اما این اشکال به آقای خویی که کسی بگوید، غلبه وجود خارجی موجب انصراف نمی شود. این حرف در کلمات آقای خویی و دیگران هست ولی این حرف معنی نشده است. اگر مقصود از اینکه غلبه خارجی موجب انصراف نمی شود، یعنی اگر یک عامی باشد، یک مطلق باشد باید آن فرد نادر را هم بیاوریم. این یک معنی است، این شاید درست باشد. قاطع نمی گوئیم ولی ممکن درست باشد. اما یک وقت هست، اگر شارع امر کرد به صرف الوجود که یک فرد را خواست. آیا من فرد نادر را بیاورم کافی است یا اینکه فرد نادر بدر نمی خورد. خب اینجا یک وقت هست، آن نادر طوری هست که النادر کل المعدوم. میگوید برو بیرون گوشت بخر. دو سالی سه سالی یک مرتبه گوشت بلدرچین یا گوشت گنجشک خریداری کن. یک وقت آن هم تو کوچه پس کوچه های قم، ممکن پیدا شود. خب اینجا وقتی به مولا میگوید گوشت بخر، اگر برود آن گوشت را خریداری کن، این امثال مولا نیست. در سیره عقلا امر همیشه منصرف است، به آن فرد شایع کثیر. آن اگر خیلی نادر باشد، به ذهن نمیاد، اوقرینه می خواهد. خب اینجا هم جایی باشد که

مفسده انحلالی نباشد. خود آقای خوبی میفرماید: در شریعت ما سراغ نداریم، که جایی باشد که مفسده انحلالی نباشد. ما هم سراغ نداریم. در میان عقلا هم شاید یک نهی پیدا نشود، که انحلالی نباشد. در این نوع موارد آقای صدر در اینجا قطعا موجب انصراف می شود. و قطعا ظهور پیدا میکند. اما این اشکال که اول نهی چی؟ خب دو جواب میدهیم. یک جواب اینکه در واقع که عقلا که نهی داشتند. وقتی عقلا نواهی شان انحلالی هست. آنجا هم در نزد اصولیون هم انحلالی هست.

اول نهی هرچه بود به ما چه ربطی داشته، شاید اول نهی قرینه داشته است.

جواب دوم این است که شاید اول نهی و دوم نهی و سوم نهی قرینه داشته است، شما آقای صدر از کجا کشف کردی که اول نهی قرینه نداشته؛ شاید اول نهی قرینه داشته.

اما آن که احکام تابع مفسد و مصالح هستند. که آقا اشعری چرا؟ خب بله، سرش همین است که عرض کردم که آقای خوبی هم شاید همین منظورش باشد، که نهی های موالی عرفی تابع مفسده است. شاید مقصود آقای هم همین باشد. منتهی یا مقرر درست تقریر نکرده یا خودش (بشر است دیگر). فقط از امام معصوم خطا محال غیر او هرکه باشد احتمال خطا هست. خب این مطلب که در سیر عقلا، چون اوامرو نواهی تابع مصالح مفسد است. انحلال میفهمند بعد نواهی شریعت را هم همین طور حمل میکنند. و لو به خیال اینکه آنها هم تابع مفسده است. چون سیره عقلا حجت، نه ارتکاز عقلا. یک حرف

غلطی که بعضی ها زدند و یک جاهایی فقه را وارونه کردند؛ اینکه ارتکاز عقلا که کاشف از سیره عقلا است، آن ارتکاز حجت است. نمیدانم اینها از کجا در میاد. حجیت سیره عقلا را به سختی میتوان درست کرد، بعد ارتکاز عقلا را حجت دانستند. عقلا اگر خیال بکنند، خبر افراد ثقه ای که خودشون انجام میدهند، اینها چون هشتاد درصد مطابق با واقع است پس حجت است. و خبرهایی هم که از شارع خبر می دهند خیال بکنند هشتاد درصد مطابق با واقع است. و لوما بفهمیم که هشتاد درصد مطابق با واقع نیست. ارتکاز و منشاء سیره غلط. باز سیره حجت چون عمل خارجی را امام علیه السلام روی آن وظیفه ای خاوند سبحان روی دوشش قرار داده، که برای هدایت بشر آمده و مبین احکام است؛ اعمال خارجی را امام علیه السلام تصحیح بفرماید. اما آن جایی را که اعمال خارجی را تصحیح نفرماید، آنجا را ما چه دلیل داریم که منشا آن چیست. حالا هر چیزی که هست. ولو منشاش غلط باشد. عقلا چون نواهی خودشان را تابع مفسده می بینند، خیال میکنند نواهی شریعت هم همین طور. خب اشاعره میگویند: منشا اشتباه؛ خب باشد. عمل عقلا و فهم عقلا حجت و این اشکالات وارد نیست.

یک بیان دیگری در بیان آقای خوئی رحمه الله علیه است که چرا امر به صرف الوجود است و نهی به جمیع وجودات، اعدام همه وجودات. آن بیان این است که وقتی شارع میفرماید صل سه احتمال وجود دارد: ۱. یا صرف الوجود صلاه ۲. یا تعدادی از وجودات صلاه ۳. یا همه وجودات صلاه. همه موجودات صلاه که قطعاً مأمور به نیست،

چون مقدور عبد نیست. عبد ساعت سه بعد از ظهر در حرم نماز بخواند. خب این وجود ساعت سه در مسجد اعظم چی؟ در مسجد امام حسن عسگری علیه السلام چی؟ در خانه چی؟ در کجا و همین طور.... پس همه وجودات عقلا محال، چون عبد قدرت ندارد. بعضی از وجودات دون بعضی مثلا چهل تا نماز را میخواهد. خب این احتیاج به بیان دارد. پس مطلوب می شود صرف الوجود. در نهی برعکس. در نهی هم سه احتمال وجود دارد. ۱. یا ترک همه موجودات ۲. یا ترک بعضی از وجودات ۳. یا ترک ما است. خب ترک ما، قطعا لغو چون هیچ کسی نمیتواند همه وجودات را عصیان بکند، اصلا امکان ندارد. اصلا کسی میتواند همه را عصیان بکند. فرض کن شارع فرموده خمر نخور، الان ساعت سه یک خمری در اینجا هست یک خمری در آنجاست. اگر این را بخورد، دیگری قطعا ترک شده. ترک ما قطعا محقق است. و نهی از او لغو. و قسم دوم بعضی تروک بیان میخواهد و همه ترک ها مقتضای مقدمات حکمت است. این مقدمات حکمت قرینه عقلیه است. این هم یک بیان است برای اینکه چرا نواهی انحلالی است. ولی اوامر انحلالی نیست و صرف الوجود است. این بیان آقای خویی رحمه الله علیه کما اینکه سابق ها عرض کردیم ناقص است. چرا؟ چون آقای خویی شما قدرت را شرط تکلیف میدانید. خب در امر میگوییم همه وجودات مقدوره، خلاصه قدرت داره چند تا را بوجود بیاورد. پنجاه تا، پنجاه تا وجود مقدور. بگویی، خب پنجاه تا وجود مقدور. نماز در مسجد اعظم مقدور من و نماز در حرم هم مقدور من است. پنجاه تا کدام ها؟ جامع پنجاه تا. جامع

پنجاه تا که میتوانید بر هر پنجاه تایی تطبیق کنید. بنابراین اگر قدرت شرط تکلیف نبود، آقای صدر اشکال کرده، که اگر قدرت شرط تنجز بود، درست. ولی نه قدرت شرط تنجز هم بود کافی بود. چرا؟ چون ما میگوییم شارع امر فرموده به همه وجودات، میگوید: آقا همه وجودات. بله. میگوید اینکه معقول نیست. میگوییم به مقداری که مقدر منجز، و بقیه آن منجز نیست. و شارع از تو نمیخواهد. امر طلب انشایی کرده، ولی نمی خواهد. لذا اینکه قدرت شرط تنجز باشد یا شرط تکلیف باشد. اینها ربطی به مقام ندارد. چون عمده آنچه که محذور عقلی دارد، اگر همه وجودات منجز باشد این عقلا محال است. ولی خلاصه شما که قبول دارید که قدرت شرط تنجز است حداقل. خوب آن وجودات مقدوره را آنها از شما میخواهد. و وجودات غیر مقدوره را و لو اینکه امر شده ولی نمیخواهد. امر به غیر مقدور اگر منجز نباشد که طوری نیست. چون آن کسی که میفرماید قدرت شرط تنجز او قطعا امر به غیر مقدور را جایز میداند. و الا اگر جایز نداند میفرماید قدرت شرط تکلیف. علی ای حال قدرت را شرط تکلیف بگیریم یا شرط تنجز هیچ فرقی نمیکند و فرمایش آقای خوئی رحمه الله علیه نا تمام است. و تا اینجا آن بیانی که هست، همین است که در سیره عقلا نواهی تابع مفسده است. و مفسده در همه وجودات است. همین کاری را که با نواهی خودشون میکنند با همین کار را با نواهی شریعت میکنند. این یک بیان و بیان دیگر اینکه باز شاید بهتر از این بیان باشد این است که درست است که کلی طبیعی حقیقا در خارج محقق نمی شود. اولاً اینکه این حرف که کلی طبیعی در خارج

حصص است. این یک حرف ناصحیحی است مثل این میماند که کسی بگوید اینجا وسط دنیا است. میگوی نه ، میگوید قدم کن. یعنی چی کلی طبیعی در خارج حصص ؟ یعنی آن وجود انسانی که در ضمن زید با آن وجود انسانی که در ضمن عمر ، اینها دو تا است؟ یا نه دو تا وجود، ولی در همه آثار یکسان است. آن هم مصداق کلی طبیعی این هم مصداق کلی طبیعی است. وقتی که ککلی طبیعی ، چون بر همه وجودات منطبق می شود، لذا شارع وقتی که نهی بکند، عرفا می گوید: هر فردی موجود بشود، کلی طبیعی موجود می شود عرفا. و لو به دقت عقلیه محقق نباشد که عرض کردیم خود این حرف قابل اثبات نیست. ولی عرفا چون کلی طبیعی با یک وجود موجود می شود و عرف و لو به تسامح این را وجود کلی طبیعی میدانند. در نهی هم منعدم می شود به انعدام همه وجودات. لذا در نهی باید همه را ترک بکند. و در وجود یک وجود را بیاورد، کافی است.

عرض کردم اینکه کلی طبیعی در خارج محقق می شود، دو معنی دارد. اگر معنایش این است که یک گردو است که چسب سبز روش زدند، این شده زید. باز همین گردو را چسب آبی بهش زنده شده عمر. اینکه غلط است. اگر معنایش این است که گردو هاست. ولی این گردوها یکسان هستند. همان که توضیح دادم. اگر همه یکسان هستند، این درست است. این که اشکال ندارد که گردو هاست و یکسان بودن در گردو باشد ولی یکی چسب سبز دارد و دیگری آبی. رجل همدانی هم قطعاً همین حرف را میزند و الا رجل همدانی میگوید یک گردو است که چسب روی آن زدند شد زید بعد یک چسب دیگر باز روی آن

زدند شد عمر. این که می شود عمر، زید هم داخلش هست. اینکه قطعا نیست. این حرف غلطی که بوعلی گفته و بقیه هم دنبال او حرکت کردند که آقا این حصه ای از گردو که در این گردو با حصه ای در او فرق میکند. این حصه ای از انسانیت که در زید با آن حصه از انسانیت در عمر با هم فرق میکند. اینها را از کجا در می آورد آدم.

نه صرف دو وجود نیست مثل این میماند که قالی کاشان کارخانه دو تا وجود، این دو تا وجود قالی در همه آسانها یکی است. مراتب نیست، یکی هستند. لذا اختلاف در آثار ندارد.

اصلا کلا مباحث فلسفی چون افرادی که خوب این مباحث را زیر و رو نکردند. همین طور هرکسی چیزی میگوید. در همه علوم همین است. آنچه آنها میگویند یعنی چی؟ آنها میگویند مرتبه وجودی زید با مرتبه وجودی عمر با هم فرق میکند. این غلط. یعنی رجل همدانی اینقدر بی دقت بوده که بگوید در خارج یک گردو است که چسب مختلف روی هم به او زدند. اصلا این حرف قابل گفتن. مقصودش این بوده که گردو هاست ولی این گردوها یکسان است. و این حرف درستی است و حق هم با رجل همدانی است و من شنیدم رجل همدانی در فلسفه از بوعلی سینا بهتر بوده. حالا که ما در آن زمان نبودیم و اگر هم بودیم به ما مربوط نمی شود. که قضاوت بکنیم بین رجل همدانی و بوعلی که شیعه نیست و رجل همدانی که معلوم نیست چی باشد.